

مسحیت و ایلخانان؛ تلاش برای انهدام اسلام از هلاکو تا غازان

دکتر مسعود مرادی

عضو هیأت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده:

ظهور مغولان در شرق و استمرار جنگ‌های صلیبی در غرب جهان اسلام زمینه را برای فعالیت اقلیت‌های مذهبی فراهم آورد. مسیحیان، به عنوان یک اقلیت قابل توجه در قلمرو جغرافیایی ایران و پیوند آنان با سرزمین‌های ارمنستان و گرجستان، اهمیت ویژه‌ای پیدا کردند. بررسی چگونگی روابط مسیحیان و ایلخانان، از یک سو، و سیاست‌های حکومت‌های مسیحی گرجستان و ارمنستان، از دیگر سو، نگارنده را بر آن داشت تا با تفحص در این روابط به بررسی بیشتری پیرامون اهمیت اقلیت مذهبی مسیحی در تاریخ ایران عصر مغول بپردازد. این مقاله روابط ایلخانان و مسیحیان (از هلاکو تا آغاز عصر غازان) و سیاست‌های مذهبی ایلخانان در قبال اقلیت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ که نشان می‌دهد هلاکو با مسیحیان روابط دوستانه‌تری داشته و از آنان در پیشبرد مقاصد خود بهره می‌برده است و همچنین سایر ایلخانان نیز، به تناسب توانایی خود، در روابط خویش با خارج از ایران، همواره مسیحیان را مدنظر داشته‌اند.

واژه‌گان کلیدی: مسحیت؛ مسیحیان، مغولان، ایلخانان، هلاکو، غازان خان، آباقاخان،

ارمنستان، گرجستان و جنگ‌های صلیبی.

مقدمه:

در فاصلهٔ اولین رویارویی مغولان با ایران، در ۶۱۶ هـ، تا آمدن هلاکو در ۶۵۴ هـ به ایران، این سرزمین همواره کانون بحران‌های سیاسی باقی‌مانده بود. سرداران مغولی هیچ‌کدام موفق به سرکوبی کامل مقاومت‌های مردمی نشدند و شهرهایی چون مرو، بخارا، هرات و نیشابور بارها دچار شورش شد و مغولان به کرات از ناحیهٔ اسماعیلیان مورد حمله قرار می‌گرفتند. مترصدان از خلاء قدرت سیاسی در ایران بهره جستند و شهرها و معابر کوهستانی و دژهایی را تصرف نمودند که، اگر رکن‌الدین خورشاه به امامت آنان نمی‌رسید، چه بسا صحنه تاریخ سیاسی ایران دگرگونه رقم می‌خورد؛ شایعه‌های زیادی پیرامون اسماعیلیان وجود داشت که دربار منگو، و دربارهای جهان صلیبی را، به تکسان، دچار ترس و وحشت می‌نمود؛ از این رو، هنگام قوریلتهای جلوس منگوقاآن، از یکی از فرماندهان ایران (بایجونویان) خواسته شد تا اوضاع ایران را تشریح کند (رشیدالدین، ج ۲، ص ۲۸۵-۲۸۴) و او به خطر اسماعیلیان برای حاکمیت مغول اشاره کرد. در همان مجلس، تصویب شد که قوای مغول، جهت سرکوبی اسماعیلیان، عازم ایران گردد. منگوقاآن دو برادرش، هلاکو و قوبیلای، را جهت تصرف ایران و چین نامزد کرد. هلاکو، در پاییز ۶۵۰ هـ عازم ایران شد و به بزرگان ایرانی که در خدمت مغول بودند، گفت:

"ما بر عزیمت قلع قلاع ملاحظه و از عاج آن طایفه از حکم یرلیغ قاآن می‌رسیم اگر شما بنفس خویش آمده بلسکرو عدت و آلت مساعدت ننمایید ولایت و لشکر و خانه شما پسندیده افتاد و اگر در امثال فرمان تهاون را مجال داده اهماال ورزید چون بقوت خدای تعالی از کار ایشان فارغ شویم عذر نآشنوده روی به جانب شما آریم و با ولایت و خانه شما همان رود که با ایشان رفته باشد." (رشیدالدین، ج ۲، ص ۶۸۸)

علاوه بر اسماعیلیه، خلافت بغداد نیز، به عنوان یک عامل تهدید، همچنان پابرجا

بود؛ خلافت کهنسال بغداد، با این که گرفتار خلیفه‌ای سست عنصر و متلون المزاج شده بود، در عین حال هنوز نامش را به تکریم می‌بردند و ایوبیان و مملوکان همه ساله برایش هدیه می‌فرستادند؛ لذا این خلافت - که تکیه گاه روانی و معنوی مستحکمی برای مسلمانان مغلوب محسوب می‌شد - می‌توانست خطری جدی برای مغولان باشد.

هلاکو در این راه مصمم بود با غرب مسیحی و گرجیان و ارمنیان - که انهدام خلافت اسلامی را آرزو می‌کردند - هماهنگی کند. برای این منظور، دو حکومت ارمنستان و گرجستان لشکرهایی در اختیار وی گذاشتند تا راه فتح نهایی را هموار کند. زمینه این هماهنگی جهان مسیحی با هلاکو، از زمان منگو، تحقق یافته بود. او مقدمات اعزام دو تن از راهبان نسطوری به دربار پادشاهان مسیحی اروپای غربی را فراهم کرد تا نظر آنان را برای فتح بیت المقدس و بغداد مساعد گرداند. انهدام خلافت عباسی تنها در صورتی با موفقیت روبرو می‌شد که اسماعیلیان ایران مغولان را با خطری جدی مواجه کنند؛ از این رو، انهدام قلاع آنان در دستور کار مغولان قرار گرفت و در این راه از مسیحیان مدد خواستند. نمایندگان حکومت گرجستان و ارمنستان بارها، به نزد خان مغول، به قراقروم رفتند و با وی پیمان اتحاد علیه اسماعیلیان و حکومت خلافت بغداد بستند. هنگام حمله هلاکو به بغداد، گرجیان و ارمنیان سپاهسانی را عازم جبهه نبرد کردند و در پشت دروازه‌های شهر آنان را مستقر کردند. این هماهنگی سبب گردید تا، پس از فتح بغداد، گرجیان و ارمنیان در فتح سایر بلاد اسلامی - از جمله حلب - با هلاکو همراه گردند.

توجه زیاد هلاکو به گرجستان بیشتر به علت خطری بود که از جانب برکا (برکه) ی مسلمان، خان اولوس جوجی، وجود داشت. هلاکو می‌خواست از گرجیان به عنوان مدافعانی در برابر برکای - که مسلمان شده بود - استفاده کند؛ به همین سبب پس از کشتارهای اولیه (جوبینی، ج ۲، ص ۲۶۱) به آنان استقلال نیم بندی داد. اتخاذ چنین سیاستی از جانب هلاکو و استفاده از گرجیان در اداره امور گرجستان سبب شد که بعدها

سپاهیان گرجی در جنگ با مملوکان به کمک ایلخانان بشتابند. (اشپولر، ص ۶۲)

ارمنستان نیز دارای اهمیت ویژه‌ای بود. این سرزمین مسیحی نشین، از همان ابتدای تهاجمات مغول، از مصیبت وارده بر مسلمانان خوشحال بود. هیتوم (حاتم)، پادشاه ارمنستان، قبل از حمله هلاکو به بغداد، به خدمت منگوقاآن رسید. وی در حمله به بغداد نیز به کمک هلاکو شتافت. وی و برادرش قبلاً نیز در محاصره الموت به مغولان کمک کرده بودند. هیتوم سپاه خود را به منظور حمله به بیت المقدس در ادسا (آسیای صغیر) به نزد هلاکو برد و بدین ترتیب او و دامادش بوهیموند ششم، پادشاه انطاکیه، در حمله هلاکو به شامات شرکت کردند. (ویلتس، ص ۱۴۱) اگرچه ارمنیان بعدها، بر اثر شکست‌هایی که از ناحیه مملوکان متحمل شدند، ضعیف شدند و بالاچار با آنان صلح کردند (ابی‌الفداء، ص ۳۴) با این همه، در حمایت از سیاست‌های اسلام براندازانه مغولان، همچنان کوتاهی نمی‌کردند.

۱- ایلخانان و مسیحیان:

بر اساس سفرنامه مارکوپولو، کانون‌های مسیحی ایران عمدتاً در بخش شرقی (خراسان) و غربی (آذربایجان) تمرکز یافته بود.^۱ آذربایجان و کردستان دو ایالتی بودند که جمعیت‌های ارمنی و گرجی نسطوری و یعقوبی - هردو - در آن‌ها سکونت داشتند اما، در شرق، تنها مسیحیان نسطوری وجود داشتند (میلونه، صص ۶۱ - ۶۰)؛ از این‌رو، تعدد فرقه‌های مسیحی غرب برای مغولان از اهمیت بیشتری برخوردار بود. مسیحیت کاتولیک، به رهبری پاپ، سعی زیادی به خرج می‌داد تا ساکنان قلمرو امپراتوری مغولان را به کیش مسیحیت کاتولیک درآورد؛ از این‌رو، هنگامی که سفیران مسیحی ایلخانان به اروپا اعزام می‌شدند، خود را با مباحث عقیدتی رویرو می‌یافتند. بعضی فرستادگان مغول از این برخورد در خشم می‌شدند و می‌گفتند که ما برای بحث نیامده‌ایم، بلکه برای طرح اتحاد و حمله مشترک به شام و مصر آمده‌ایم. مغولان، با اینکه تحت

نفوذ مسیحیان نسطوری شرق بودند، از دیگر فرقه‌های مسیحی نیز در اداره امور استفاده می‌کردند؛ از این‌رو، هلاکو، آباقا، گیخاتو، بایدو و ارغون، در به‌کارگیری مسیحیان نسطوری و کاتولیک‌های صلیبی، یکسان عمل می‌کردند و سرداران مسیحی نسطوری خود را در راستای اهداف تبلیغی آنان به مأموریت می‌فرستادند. برعکس مسیحیت غربی، به رهبری پاپ - که بر تبلیغ اعتقادات کاتولیکی پافشاری می‌کرد - مسیحیت شرقی چنین تحرکی از خود نشان نمی‌داد. مسیحیان شرقی، نظیر: گرجیان، ارمنیان، یعقوبیان و نسطوریان، از آن‌جا که باید در مقابل دشمن مشترک (مسلمانان) می‌جنگیدند، همه با هم متحد شده بودند؛ از این‌رو، می‌بینیم بارهراوس، با وجود یعقوبی بودن، در خدمت اهداف مسیحیان نسطوری قرار گرفته و به ریاست آنان برگزیده می‌شود. مسیحیان ایران از آن جهت در دوران مغولان اهمیت پیدا می‌کنند که توانستند جهت‌گیری‌های سیاست خارجی مغولان را به نفع دنیای غرب و صلیبیون تغییر دهند و، از طریق پزشکان متعدد مسیحی یا علما و راهبان متعددی که به دربار مغولان آمد و شد داشتند، و نیز، با نفوذی که بر خاتون‌های ایلخانی داشتند، باعث شدند که مسیحیان اروپایی و مغولان در راهبردهای خارجی با یکدیگر به اشتراک و هماهنگی برسند.

راهبان مغولی، قویلای (رابان صومه و ماریه‌الایها)، که هدف آنان جلب اطمینان جهان صلیبی علیه مقاومت شامات و مصر بود، به علت جنگ‌های کردستان - که بین سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و حکام محلی جریان داشت - نتوانستند خود را به اورشلیم و از آنجا به اروپا برسانند؛ از این‌رو، در ایران متوقف شدند و یکی از آنان، به نام مارک یا مارکوس، به ریاست تمام مسیحیان نسطوری شرق (از چین تا فلسطین و مغرب و سبیری و سیلان) برگزیده شد و بر وی نام ماریه‌الایها (به معنی خداداد) گذاشته شد و راهب دیگر (رابان صومه) به سفارت رهبر نسطوریان شرق و ایلخانان ایران نزد پاپ و شاهان بیزانس، فرانسه و انگلستان برگزیده شد. (Budge, P.55-56)

۲- هلاکو و سیاست مسیحی گرایی:

هلاکو، بنیان‌گذار حکومت ایلخانی، در معیت سردارانی از مغول، به ایران آمد، و از آن میان، عده‌ای بر مذهب مسیحی نسطوری بودند. از سرداران مغول که مسیحی بودند، بایجونویان، بوقاتی‌مور (سونجاق) و کیتوبوقا (کیتبغا) از همه برجسته‌تر بودند. (عظاملک جوینی، ج ۳، ص ۴-۲۸۳) بیشتر این افراد در سرکوبی اسماعیلیان و فتح بغداد شرکت داشتند و قبایلی چون: اویرات، ختائیان منجیق‌انداز، تنگقوت‌ها، مرکیت‌ها (مارکیت‌ها)، به همراه سایر متحدان مغول، در کنار هلاکو بودند. (جوینی، ج ۳، ص ۹۳-۹۱) جنگ هلاکو با مردم بغداد، چیزی بیش از شش روز، طول کشید و در این جنگ کیتبوقای مسیحی عیسویان بغداد را نیز با سپاه هلاکو همراه کرده بود. (جوینجانی، ص ۱۹۳) هلاکو، در بحبوحه درهم‌کوبیدن مقاومت، برای مردم پیام فرستاد و جماعت‌سادات، دانشمندان، ارکون (= کشیشان مسیحی)، مشایخ و کسانی را که با آنان جنگ نکنند را امان داد و "مثال بر تیر بسته به شهر انداختند" (جوینی، ج ۳، ص ۲۸۸)؛ اندکی بعد بغداد گشوده و به ویرانه‌ای تبدیل گردید.

ارامنه، گرجیان و -کلاً- نسطوریان و یعقوبیان از سقوط بغداد خوشحال بودند. و صاف از شادی عناصری چون نجم‌الدین ابی جعفر احمد عمران - که در خدمت عامل یعقوبیه بود - و صفی‌الدین عبدالؤمن، موسیقی‌دان بغدادی، نیز یاد می‌کند. (وصاف، ص ۴۳) هلاکو، خود، هیچ‌گاه، عیسوی نشد. اما همواره مدافع آنان بود. در فتح بغداد، با وجودی که مسلمانان قتل عام شدند، مسیحیان هیچ صدمه‌ای ندیدند. وارطان، مورخ ارمنی، می‌گوید که، در موقع تسخیر بغداد، به دستور رییس فرقه نسطوری (ماکیخا) عیسویان بغداد در یکی از کلیساها جمع شدند و مغولان به آن کلیسا و به پناهندگان آن جایگاه مقدس هیچ زبانی وارد نیاوردند.

هلاکو خان حتی به بطریق نسطوری (ماکیخا) یکی از قصور خلیفه را ارزانی داشت و این همان قصری بود که دوات‌دار و معاون دیوان خلیفه در آن سکونت داشت. (گروسه، ص

۵۲۸) از میان زنانی که در هلاکو نفوذ بسیار داشتند و او را به حفظ حرمت مسیحیان فرا می‌خواندند، مادرش سیورقوتینی بیگی (Sior gogtini beygi) و همسرش دوقوزخاتون بودند. سیورقوتینی بیگی دختر جاگامبو، برادر وانگ خان (اونگ خان)، فرمانروای کرائیت، بود. او همسر تولی و مادر منگو، قویلای، هلاکو و اریغ بوقا بود. وی از آئین عیسوی پیروی می‌کرد و همواره در اشاعه این دین تلاش می‌نمود و به همین سبب فرزندان او نیز در موقع زمامداری - علی‌رغم اینکه قویلای و هلاکو بودایی بودند - آئین مادر را محترم می‌شمردند. (بیانی، ص ۱۵۲) ابن عبری از این زن به نام سرقوتنی بیگی یاد می‌کند و می‌گوید: "او زن عاقل و مومن و بر مذهب نصاری بود وی به اماکن کاهنان و رهبانان احترام می‌گذاشت و دعاها و اذکار مذهبی را از آنان یاد می‌گرفت و برای انجام مراسم مذهبی به اماکن آنان می‌رفت و، درباره او، شاعر چنین سروده است: "که اگر زن‌ها همه مانند وی باشند در آن صورت حتماً زن‌ها بر مردها برتری دارند." (ابن‌العبری، ص ۳۲۳) دوقوزخاتون نیز از قبیله کرائیت و برادرزاده اونگ خان طغریل بود. وی بر کیش نسطوری بود و، به اعتراف اکثر مورخان، به خاطر حضور او بود که مسیحیت روزبه‌روز درخشان‌تر و فروزان‌تر می‌شد و ترقی و توسعه دین عیسی (ع) در آن حدود (ایران) بیشتر مرهون مساعی و همت آن شاهزاده خانم است. رشیدالدین درباره او می‌نویسد: "خاتون بزرگ او (هلاکو) دوقوزخاتون از استخوان بزرگ کرائیت دختر ایقو پسر اونگ خان... تولوی خان هنوز به او نرسیده بود و اعتبار داشته و بغایت حاکمه بود و به جهت آن که اقوام کرائیت در اصل عیسوی‌اند همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه فرمودی تا در تمامت ممالک کلیسا محدث ساختند و بر در اردوی تقوز (دوقوز) خاتون همواره کلیسا زده و ناقوس زدندی." (همدانی، ص ۷۴۰) در مسافرت‌ها چادری با او حمل می‌شد که همچون یک کلیسای متحرک بود. هنگامی که دوقوزخاتون در مراغه سکنی داشت، بطریق نسطوری - که مباردنا نام داشت - در خدمت وی بود و در همان زمان رابان صومه و ماریه‌بالای سوم نیز به خدمتش رسیدند.

(Budge, P.2)

علاقهٔ هلاکو به مسیحیت او را با عکس‌العمل برکای خان (خان اولوس جوچی و حاکم اردوی زرین ماوراءالنهر و جنوب روسیه، که به اسلام گرویده و متحد جهان اسلام شده بود) مواجه کرد. هلاکو خود در مصاحبه‌ای با کشیش ارمنی، وارطان، به این مسأله اعتراف می‌کند. (گروسه، ص ۵۸۴) جنگ‌هایی که در مرزهای شرقی رخ داد، اغلب به نفع برکای بود، لذا هلاکو مجبور شد جبههٔ غرب را رها کند و به سوی شرق بتازد. این امر باعث بروز تشنج در جبههٔ غرب شد و حتی سردار مسیحی وی گردن زده شد. (میلیونه، ص ۲۵۴-۲۵۰) بنا به اظهار بارهبروس، هلاکو، در ۱۲۶۴ م / ۶۶۳ هـ، به ایگناز سوم، مطران کلیسای یعقوبیان، گفت که "از میان قوم شما مردان مقدسی نزد جد ما چنگیزخان آمدند و به وی ترس در برابر خداوند و قوانین عادلانه می‌آموختند." (اشپولر، ص ۱۳) ایگناز سوم مورد توجه هلاکو بود و از او فرمانی دریافت کرد. (اشپولر، ص ۲۱۷-۲۱۶) وارطان ارمنی می‌گوید: هلاکو من، سرکیس عابد، گراگور و آواک، کشیش تفلیس، را احضار نمود و وقتی به حضورش رسیدیم ما را از رکوع و سجود و به‌زانو افتادن معاف داشت و از ما خواست که شراب را با ادعیه‌ای که معمول است تقدیس نمایم و بعد به دست آن‌ها دهیم. هلاکو به وی گفته بود: این کشیشان و راهبان از همه جا آمده‌اند تا مرا ببینند و مرا تقدیس کنند؛ این خود دلیلی است که خداوند مرا مشمول عنایات خود قرار داده است. (گروسه، ص ۴-۵۸۳)

جهان مسیحیت، علی‌رغم اینکه هنوز از جنگ رها نشده بودند و هر زمان درگیر جنگ تازه‌ای می‌شدند و غالباً هم شکست می‌خوردند، با این همه، همچنان از هلاکو حمایت می‌کردند و از تقویت او فروگذاری نمی‌کردند. در حملهٔ هلاکو به حلب، هیتوم (حاتم)، پادشاه ارمنستان، و هیموند ششم، فرماندهٔ قوای فرنگان، به کمک هلاکو شتافتند و شهر حلب، علی‌رغم مقاومت مردم مسلمان، سقوط کرد و به ویرانه‌ای تبدیل شد. رشیدالدین می‌نویسد: "هلاکو با مردم حلب عظیم در خشم بود و فرمود ایشان را به

یکبار با زن و بچه بکشند مگر زرگری ارمنی که خلاص یافت. (جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۲۰-۷۱۹) مسجد بزرگ این شهر توسط هیتوم به آتش کشیده شد و هلاکو غنایم به دست آمده را به وی بخشید. (گروسه، ص ۵۹۰-۵۸۹) در این زمان، روابط مسیحیان و یهودیان به تیرگی گراییده بود و یهودیان مورد تعقیب، شکنجه و آزار قرار گرفته بودند؛ از این رو آنان نیز مورد خشم سلطان واقع شدند (لوی، ص ۶۹) مع ذالک؛ سندی که دلیل حمایت و یا سرکوب آنان باشد، وجود ندارد. مسلمانان زخم خورده عکس العمل‌هایی نشان می‌دادند و مسیحیان را در فرصت‌های به دست آمده قلع و قمع می‌کردند؛ که نمونه آن را در موصل مشاهده می‌کنیم. آنان در این شهر دست به قتل و غارت مسیحیان زدند و هلاکو، سردار خود، سمرقو، را به حمایت مسیحیان آن شهر گسیل داشت. (ابن العبری، ص ۳۴۸ و ۳۷۷). پادشاه فرانسه، لویی مقدس، نیز، در حمایت از هلاکو و خاتمه بخشیدن به حاکمیت مسلمانان بر صیدا، این شهر را به محاصره خود درآورد و قلع و قمع نمود. (Boyle, J.A. P.554)

هلاکو، در یکشنبه ۱۹ ربیع الاخر ۵۶۶۳/۸ فوریه ۱۲۶۵ م، در نزدیکی مراغه، وفات یافت و او را بر سنت مغولان و بوداییان دفن کردند. اندکی بعد، ملکه وی، دو قوزخاتون، نیز درگذشت. وصاف درباره خاک سپاری هلاکو می‌نویسد: بر آیین مغولی دخمه‌ای ساختند و جواهر بسیار در آن ریختند و چند دختر زیبا را آراسته به جامه‌های فاخر و مبرص همخوابه او ساختند تا از وحشت و دهشت تنهایی و تنگی جای و آتش عذاب مصون ماند. (وصاف، ص ۵۲)

۳- مسیحیت پس از هلاکو:

اندکی پس از مرگ هلاکو، به صلاح‌دید منجمان و روحانیون مغول، ساعتی مسعود تعیین شد، و در اواسط ۵۶۶۳هـ، آباقا بر تخت نشست. شاهزادگان، به نوبت، کمربند به گردن انداخته، هفت بار، در مقابل آفتاب، زانو زدند؛ پس از آن، آن‌ها برمی‌آراستند

و چندی به نای و نوش نشستند. (وضاف، ص ۵۳) آباقا، در زمینه دین و مذهب و سیاست دینی، همانند پدر عمل کرد. آباقا، خود، بودایی بود، اما به مسیحیت نیز اظهار علاقه می‌کرد. دلیل این اظهار علاقه، یکی تربیت مسیحی بود که از مادر مسیحی‌اش، دو قوزخاتون، دریافت کرده بود و، علت دیگر آن، حس هماهنگی با صلیبونی بود که به سوریه تحت تصرف ممالیک حمله برده بودند. در دوره آباقا، فرمانروایان گرجستان، ارمنستان و بیزانس با او متحد شدند. تماس‌های دائمی او با متحدان اروپائی‌اش روابط ایلیخانان با اروپا را به اوج خود رسانید. در دوره آباقا قدرت ایلیخانان نسبت به ماوراءالنهر و دشت قبچاق برتری یافت و از این طریق به تحکیم قدرت ایلیخانان افزود. آباقا، با تسپنه‌خانن (مریم معروف به دسپنه‌خانن) دختر میخائیل هشتم بنا میشل پالتولوگ، امپراطور متسیخی بیزانس، که رشیدالدین او را باسلوس می‌خواند، ازدواج کرد. (رشیدالدین، ج ۲، ص ۷۴۰) او، علاوه بر مریم، همسر مسیحی دیگری نیز، به نام قدا‌ی‌خاتون، اختیار کرد. (اشپولر، ص ۱۸۸) آباقا تمام هم خود را به حل و فصل مسائل غرب معطوف داشت و از وارطان، کشیش ارمنی، به‌عنوان مشاور استفاده می‌کرد. (منوچهر مرتضوی، ص ۱۴) و از ماردنجا، بطریق نسطوریان شام، حمایت می‌نمود. (گروسه، ص ۶۰۰) ماردنجا، در ابتدای حکومت آباقا، در بغداد بود و راهبان مغول را به بغداد احضار کرد اما، قبل از اینکه راهبان مغول به بغداد برسند، در ۲۴ فوریه ۱۲۸۰م / ۶۷۹هـ فوت کرد. (Budge, P.58) پس از مرگ ماردنجا، ۲۴ اسقف، به نمایندگی از جوامع نسطوری، به تیسفون رفتند و مارکوس را به رهبری بطریقان انتخاب کردند. (Budge, P.59) در نوامبر ۱۲۸۱م / ۶۸۰هـ، آباقا در بغداد به ملاقات مارکوس (ماریه‌الاه) رفت و به او پاییزه و سی هزار دینار نیز جهت مخارج اعطا کرد؛ این وجه، تا سال بعد، که آباقا فوت کرد، به وی پرداخت می‌شد. (Budge, P.59) آباقا، در اتخاذ سیاست خارجی هماهنگ با متحدان غربی‌اش، چندین نوبت، به شام لشکر کشید. آقتسرای می‌نویسد: "پادشاه جهان آباقا بالشکر جزار چون کواکب فلک بی‌شمار بدفع

شامیان به تعجیل به روم آمد. چون پادشاه شام عودت نموده بود در عقب تا به صحرای ابلستان تاختن کرد. در وقت وصول پادشاه به ابلستان پادشاه شام به حلب پیوسته بود و شور و شغف ایشان فرونشست." (آقسرای، ص ۱۱۵)

در میان سپاهیان آباقا، سه هزار نفر مسیحی گرجی حضور داشتند که در جنگ با سپاهیان مصر (۶۷۵ هـ) دوهزار نفر از آنان مقتول شدند (رشیدالدین، ج ۲، ص ۷۷۸) و در نبرد عین جالوت تعدادی از گرجیان که در جناح راست لشکر بودند بر مصریان پیروز شدند. (ابن عربی، ۱۳۶۴، ص ۳۸۱)

حمایت‌های آباقا از ارمنستان و گرجستان با حملات بیبرس^۲ (پول، ص ۷۱-۷۰)، سلطان مقتدر مصر، به سرزمین‌های مذکور همراه بود. بیبرس پی‌درپی به ارمنستان می‌تاخت و آرامنه و دیگر مسیحیان را قتل‌عام می‌نمود. (آقسرای، ص ۱۱۴) آباقا، در تمام نبردهایش از مصر شکست خورد و، به تلافی این شکست‌ها، در صحرای ابلستین دستور قتل‌عام دو بیست تا پانصد هزار مسلمان را صادر کرد. (مرتضوی، ص ۱۷۶-۱۷۵) در این ایام، بندقدار بیبرس به ارمنستان حمله کرد و، در ضمن پیامی، آباقا را از دخالت منع کرد. ایلخان (آباقا) جواب داد: "چه خدای قدیم ممالک جهانرا به چنگیزخان و اروغ او داد و سروران گردنکشانرا در رقیه اطاعت ما آورده و هر کس که مخالفت ارباب اقبال کند نشان اذبار او باشد." (رشیدالدین، ج ۲، ص ۷۶۹) مملوکان، یک بار دیگر، در ۶۷۳ هـ به ارمنستان حمله کردند و پایتخت آن را مورد تهاجم قرار دادند و باز هم ارمنیان از مغولان مدد جستند. در ۶۷۸ هـ، پاپ برای آباقا نامه‌ای نوشته بود و در آن از تصمیم آباقا برای جنگ با مصریان استقبال کرده بود، اما به وی هیچ قولی نداده بود که یک جنگ صلیبی مشترک را با هم آغاز کنند.

مجموعاً آباقا سه جنگ با مسلمین شام و مصر داشت: اولین جنگ او، در ۶۷۱ هـ در بیره، با الملک الظاهر بیبرس بود؛ که در آن شکست خورد، جنگ دوم در ابلستین به سال ۶۷۵ هـ با بیبرس بود؛ که باز هم آباقا شکست خورد و سومین جنگ، در حمص، به

سال ۶۷۹ هـ^۳ با سلطان قلاوون^۴ (پول، ص ۸۹-۶۷۸) بود؛ که در آن هم شکست خورد و بدین ترتیب، حمایت از مسیحیان غرب و هماهنگی با صلیبیون، کاملاً ناموفق از آب درآمد. (همدانی، ج ۲، ص ۸-۷۷۷) پس از آباقا، احمد، پسر هفتم هلاکو، در ۶۸۰ق / ۱۲۸۱م، به مقام ایلخانی برگزیده شد و این انتخاب، از همان آغاز، با اختلافات عمده‌ای در میان مغولان صورت گرفت. احمد در جوانی مراسم غسل تعمید به جای آورده بود و مادرش، قوتوی خاتون، او را تگودار نامیده بود. (گروسه، ص ۶۰۶) تگودار، به تشویق شیخ عبدالرحمن رافعی، مسلمان شد. (اشپولر، ص ۱۸۹) بعد از مدت کوتاهی، ارغون، پسر آباقا، بر او عصیان کرد (حمداله مستوفی قزوینی، ص ۵۸۴) و تعدادی از امرا و شاهزادگان نیز با او هم دست شدند. رشیدالدین در این باره می‌نویسد:

بعد از اقامت رسوم عزابه "جفاتو" رفتند و پیش از وصول شهزاده ارغون، شهزادگان حاضر بودند. "اجای"، "قورتورتای"، "هلاجو"، "طغاتیمر"، "جوشکاب"، "کیشو"، "بایدو" و خوانین و امرا در باب کار پادشاهی کنکاج می‌کردند و می‌اندیشیدند که چون تخت خالیست مبادا که هنگام وصول دیگر شهزادگان خللی به کار مملکت راه یابد و در آن کنکاج قورتورتای و هلاجو و جوشکاب و کینتو و از امرا شیکتورنویان و سونجاق آقا و عرب و آسیق و قراوقای با طایفه دیگر متفق شدند که احمد پادشاه شود و اولجای خاتون با طایفه امرا که پیش او بودند منگوتیمور را می‌خواستند و بوقا و برادرش اروق و آقبوقا و دیگر مقربان آباقاخان گفتند که شهزاده ارغون به عقل و رای و کیاست از همگان ممتازست" (همان کتاب، ص ۵-۷۸۴)

ارغون هیچ‌گاه دست از توطئه علیه احمد برنداشت. احمد در صدد برآمد تا لشکریان، امرا، روحانیون مغول و دیگر ملازمانش را مسلمان کند؛ او کلیساها و معابد مسیحیان و بوداییان و کنیسه‌های یهودیان را خراب کرد و تلاش کرد که به بت پرستی خاتمه دهد. (وصاف، ص ۱۱۰)

در این راه، شیخ کمال‌الدین رافعی او را یاری می‌نمود. شیخ، که به شیخ‌الاسلامی و

تولیت اوقاف ممالک - از آب امویه تا حدود مصر - منصوب شده بود، برای اجرای دستورات ایلخان مأموریت کل اوقاف به او واگذار شد و حکم شد که تمامت اموال اوقاف بر حسب شرایط واقفان، با باطلاع و حضور نواب شیخ کمال الدین و ائمه کبار و علما، به مصرف رسانند و موجب و رسوم و وظیفه اطبا و منجمان یهودی و نصاری را، که در دفاتر و دواوین اوقاف ثبت شده بود، حذف کنند و از خزانه دولت دهند. (وصاف، ص ۱۱۰) بدین گونه، بسیاری از معابد و کلیساها به مساجد تبدیل گردید و، در مقابل، وظیفه‌ای جهت حجاج بیت‌الله مقرر گردید و بسیاری از عیسویان را به قبول اسلام واداشته، آنانی را که سر باز می‌زدند، به قتل می‌رساندند. (عباس اقبال، ص ۲۲۴) مع‌ذالک، سخت‌گیری بر بودائیان، یهودیان و مسیحیان به انهدام سازمان روحانی آنان نینجامید و همین مسأله سبب گردید تا آنان در مرحله بعدی فرصت یافته، علیه ایلخان مسلمان با ارغون متحد گردند. رفتار احمد سبب گردید تا عده‌ای از بودائیان و مسیحیان - از جمله ماریه‌بالاها و ربان صومه - از او نزد قویلای شکایت کنند. (گروسه، ص ۶۰۷)

در طول دوران سلطنت کوتاه احمد، ربان صومه و ماریه‌بالاها همواره، دست در دست یکدیگر، تلاش می‌کردند خود را از ضربات او در امان نگهدارند و نیز، از طریق قویلای، حرکات احمد علیه مسیحیان را متوقف کنند. هنگامی که احمد عازم خراسان بود، ماریه‌بالاها از ارومیه به سراغ او رفت (Budge, P.73-74) و در همان جا بود که احمد، در ۶۸۳هـ / ۱۲۸۴م، به قتل رسید. پس از احمد، ارغون بر مسند ایلخانی نشست و امیربوقا جنگ‌سازگ را به وزارت خود برگزید و اندکی بعد خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان را، در سال ۶۸۳هـ، شهید کرد. (مستوفی، ص ۵۸۶)

سیاست خارجی ارغون، اتحاد با جهان مسیحی علیه جهان اسلام (شام و مصر) و نیز مخالفت با خانان اردوی زرین، بود و سیاست داخلی او، بازگشت به سنت‌های هلاکو و آباقا، یعنی ارج نهادن به عنصر مغول و بخشیان بودایی و رونق کلیساها، معابد و کنائس

و گسترش روابط با غرب و ادامه جنگ با شام و مصر و تلاش برای پیروزی بر مخالفان، بود. ارغون بسیاری از مشاغل و مناصب مهم کشوری را به مسیحیان و یهودیان سپرد. (گروسه، ص ۶۰۸) مشوق او، در این کار، یکی از خاتون‌های نسطوری ارغون به نام اوروک خاتون، خواهرزاده دوقوز خاتون، بود. نفوذ این ملکه در ارغون به حدی بود که دستور داد مسلمانان را داخل دستگاه حکومتی راه ندهند. (گروسه، ص ۶۰۹)

از جمله کارهای ارغون تعمیر و بازسازی کلیسای مارشلطیه مراغه بود که در ایام احمد صدمه دیده بود. در ایام او عیسویان، از دیار شام و روم و بغداد، و آس و قسیسان (کشیشان) روی به حضرت او نهادند و اطبا بیشتر ملازم خدمت او بودند. در عهد او کار نصاری بالا گرفت و هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با آن جمع سخنی بلندتر گوید (شبانکاره‌ای، ص ۴۸) مع ذلک، او امید تازه‌ای در دل‌های مسیحیان غرب روشن کرد و، تا مدتی، با پاپ، بر سر انجام حملات تازه‌ای به جهان اسلام، مکاتبه داشت. ارغون مایل بود علیه ممالیک مصر جنگ را از سر بگیرد و، برای این منظور، به مسیحیان پیشنهاد هجوم و حمله دسته‌جمعی می‌نمود. (ed Dulourier, P.542) در صورت فتح، حلب و دمشق نصیب مغولان می‌شد و بیت‌المقدس به صلیبیون می‌رسید. برای تأمین این منظور، ارغون، در ۶۸۴هـ / ۱۲۸۵م، نامه‌ای به هونوریوس (اونوریوس) چهارم فرستاد. (گروسه، ص ۱۰-۶۰۹) در این سند مهم، خان ایران، قبل از هر چیز، نام چنگیزخان را در صدر نامه خود جای داده و او را جد تمام تاتارها دانسته و بعد نام خان بزرگ، قویلای، امپراطور چین، فرمانروای تمام سلاطین، را ذکر نموده و از رشته‌هایی که مسیحیت را به سلسله چنگیزخانی متصل می‌نمود، بحث نمود: منادر من عیسوی، پدر بزرگ من هلاکو و پدر من آباقا، جملگی، حامی و حارس مسیحیان بوده‌اند و بالاخره خان کبیر، قویلای قآن، مرا مأمور نموده است که سرزمین مسیحیان را در کنف حمایت خود قرار دهم. (گروسه، ص ۶۱۰) در پایان این نامه از هونوریوس تقاضا می‌کند که قوایی به سرزمین مسیحیت (بیت‌المقدس) پیاده کنند و خود او نیز شام را

مسخر کنند و، با کمک خداوند و پاپ و خان بزرگ، مسلمانان را بیرون راند. یکی از سفیران ارغون در دزبانه‌های اروپا ربان صومه بود. ارغون او را، به همراه نامه و پایزه، راهی اروپا کرده بود (Budge, P.63) و سه خط اول این نامه را به او یغوری نوشته بود. طی اقامت سفیر ارغون در اروپا، پاپ از او خواست که نزدش بماند، اما او به پاپ گفت که مسیحیت شرق به او نیاز دارد و بازگشتن او را انتظار می‌کشد و پاپ نیز با هدایایی او را به نزد ارغون بازگرداند. (Budge, P.70-71) دو سال پس از مأموریت ربان صومه، ارغون یکی از دوستان او را، به همراه بوسکالی (علاءالدین آذری، ۱۳۴۹)، بازرگانان ژنوایی، به سفارت اروپا گسیل داشت (طاهری، ص ۳۶-۳۷) و طی نامه‌ای از فرانسه و اروپا خواست که سپاه فرنگیان در زمستان ۶۹۰هـ / ۱۲۹۱م و بهار سال بعد برای حمایت از سپاه مغول به سوی بیت المقدس و دمشق حرکت کنند. اگرچه فرانسویان به این نامه ارغون پاسخ ندادند، اما انگلیسیان هیأتی بیست و یک نفره به سرپرستی جفری لنگه و نیکلاس شارتوی عازم ایران کردند؛ که بعد از مرگ ارغون رسیدند. (طاهری، ص ۳۹) اجل به ارغون مهلت انجام وعده و عیدها را نداد و اندکی پس از بازگشت صومه، در ۶۹۰هـ / ۱۲۹۱م، جای خود را به گیخاتو سپرد.

گیخاتو (همدانی، ج ۲، ص ۸۲۹) از پشتیبانی اوروک خاتون برخوردار بود. وی سیاست چنگیز را در زمینه مذهب به کار بست و از تمام علمای مذاهب حمایت نمود و از آنان خواست که برای سلامت وی دعا کنند. (وصاف، ص ۲۶۳) البته، بیشترین توجه را به علمای مسیحی ابراز می‌کرد و آنان از آزادی عمل بیشتری برخوردار بودند. (همدانی، ج ۲، ص ۸۳۰) گیخاتو پول زیادی در اختیار مسیحیان گذاشت. در ایام گیخاتو بود که پولوها به ایران رسیدند و دختری را که قویلای برای ارغون فرستاده بود، آوردند و به گیخاتو دادند و او آن دختر را به غازان داد. خان به پولوها قول مساعدت برای بازگشت به اروپا را داد و چهار لوحه طلایی (پایزه)، به معنی اجازه عبور و تأمین آذوقه، به آن‌ها سپرد. (میلونه، ص ۳۱)

در خلال جنگ‌های گیخاتو و بایدو (۴-۶۹۳ هـ) مسلمانان قدرت لازم را به دست آوردند و از مسیحیان به عنوان شیطان یاد می‌کردند. (Budge, P.76) طی این مدت، تعدادی از کلیساها ویران گردید و عده‌ای از مسیحیان نیز به قتل رسیدند (Budge, P.77). ماربهبالاها نیز دستگیر شد و به کلیساهای مراغه و کلیسای مارشلیطه صدمه رسید. (Budge, P.77) بایدو فقط مدت کوتاهی، در سال ۶۹۴ هـ بر مسند ایلخانی بود. وی ملت عیسوی داشت و از حمایت آنان برخوردار بود. بایدو حسن نیت و عطوفت سرشاری نسبت به عیسویان ابراز می‌داشت و در مجلس و محضر شاهزاده خانم یونانی (زوجه آباقاخان) نسبت به مسیحیان حسن عقیدتی کسب نموده بود و به آنان اجازه داد که کلیساهایی در قلمرو سلطنت او بسازند و ناقوس‌ها را به صدا در آورند و حتی به آنان می‌گفت که وی نیز به دین مسیح (ع) درآمده و صلیبی به گردن خود می‌آویخت (گروسه، ص ۱۷-۶۱۶)؛ اگرچه برای خوشایند مسلمین پسرش را به نماز می‌فرستاد. (اقبال، ص ۲۵۸)

دوره بایدو بازگشت به عصر ارغون بود؛ بر مسلمانان سخت می‌گرفت و مساجد و مدارس دینی را تخریب نمود و برای رونق بخشیدن به دین بودا تلاش‌های فراوانی نمود. بایدو به مسیحیان اجازه داد تا کلیساهای جدیدی در سرتاسر کشور بسازند و خود او، با توجه به تمایلی که به مسیحیت داشت، "صلیبی بر گردن می‌آویخت". (بیانی، ص ۲۰۸) در ایام حاکمیت بایدو، هیتوم، پادشاه ارمنستان، به کمک مسیحیانی که مورد آزار قرار گرفته بودند، شتافت و از تخریب کلیساهایی که توسط ربان صومه ساخته شده بودند، جلوگیری کرد. (Budge, P.77) بایدو در تبریز بود که خبر جانشینی غازان را دریافت کرد و، بدین ترتیب، حاکمیت چند ماهه او به پایان رسید. با به قدرت رسیدن غازان، عصر جدیدی در تاریخ دینی عصر مغول آغاز شد. غازان، که به دست صدرالدین ابراهیم حموی مسلمان شده بود، دستور داد تا تمام امرا و دولتمردان مغول - از هر آیینی - اسلام را اختیار کنند. (همدانی، ج ۲، ص ۹۰۳) از این پس، حکومت ایلخانان در

مناسبات خود از اسلام به عنوان دین رسمی استفاده کرد و، در مناسبات خود با همسایگان و جهان بیرون و درون، تغییرات زیادی ایجاد کرد.

نتیجه:

در فاصله تهاجمات اولیه مغول تا استقرار غازان خان - به جز ایام محدود حکومت احمد تکودار - تلاش های گسترده ای برای گسترش مناسبات غیر اسلامی در جامعه ایران صورت گرفت. هر یک از اقلیت های قومی و دینی سعی می کردند که امور اجرایی کشور را در دست خود بگیرند. مسیحیان، یهودیان، بوداییان و شمن های بت پرست مغولی از جمله گروه هایی بودند که به پشتیبانی ایلخانان برآمدند و از سیاست های ضداسلامی و ضدایرانی آنان حمایت می کردند و، بدین ترتیب، دورانی از حاکمیت عناصر مغولی وابسته به گروه های مزبور را فراهم کردند. این عملیات، با فشار و محدودیت مسلمانان در انجام اعمال و فرایض و مراسم دینی و ممانعت از ورود آنان در عرصه های مختلف سیاسی کشور، همراه بود.

ایلخانان، در برقراری روابط سیاسی با غرب، از همراهی و همکاری اقلیت های مذهبی - خصوصاً مسیحیان - برخوردار بودند و، از طریق آنان، توانستند هماهنگی لازم در تهاجم به بخش های غربی جهان اسلام را فراهم نمایند. ارمنستان و گرجستان نیز با درپیش گرفتن سیاست های خصمانه ای علیه جهان اسلام، با ایلخانان مغول در تهاجم به سرزمین های اسلامی همراهی زیادی نشان دادند اما، زمانی که برخی از سرداران مغول - نظیر امیرنوروز - به اسلام گرویدند و زمینه های اسلام آوردن غازان را مهیا کردند، سیاست مذهبی مغولان ایران تغییر کرد.

توضیحات:

۱ - مارکوپولو تعداد مسیحیان بغداد را یکصد هزار نفر ذکر می کند (میلیونه، ص

۴۰؛ که نمی‌توان آن را باور کرد.

۲- سلطان رکن‌الدین بیبرس بندقداری از ممالیک بحری مصر بود که، از سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۷ میلادی/ ۶۵۸ تا ۶۷۶ ه‍.ق بر مصر حکمرانی داشت. وی در سال ۶۷۹ در شهر دمشق درگذشت.

۳- در پاییز ۶۷۹ (۱۲۸۱ میلادی) سپاه آباقا، به فرماندهی منگو تیمور، برادر ایلخان، به سوی شام سرازیر شد. سپاه مصر و مغول در نزدیکی حمص با یکدیگر مقابل شدند و، در سی اکتبر، نبرد وحشتناکی پیش آمد و مغولان مفتضحانه شکست خوردند. رشیدالدین این نبرد را به اختصار آورده است، اما تاریخ‌نگاران مصری - چون مقریزی و ابوالفداء - به ریزه کاری‌های این نبرد پرداخته‌اند.

۴- سلطان سیف‌الدین قلاوون، ملقب به الفی، از ۶۷۸ تا ۶۸۹، از ممالیک بحری، بر مصر و شامات حکم راند.

۵- ربان صومه ابتدا در قسطنطنیه با آندروونیکوس دوم، پادشاه بیزانس، دیدار کرد و سپس در ناپل به دیدن شارل دانشور رفت و سپس به فرانسه رفته و با فیلیپ دیدار کرد. در دیدار با تمام افراد مذکور از اتحاد مغولان و مسیحیان علیه اسلام سخن می‌رفت و سودای پس گرفتن بیت‌المقدس از ممالیک مصر را در سر می‌پروراندند. صومه، در ۶۸۶هـ / ۱۲۸۷م، در بردو (Bordeaux) با ادوارد اول دیدار کرد. ربان صومه در سفر ۶۸۸هـ / ۱۲۸۹م خود نامه و هدایای ارغون و ماریه‌الاهای سوم را به پاپ و سران ازوپا تقدیم نمود.

۶- مارکو پولو و پدرش نیکولو و عمویش ماتتو از ونیز به دربار خانان مغول در پکن رفته بودند و سفرهای دور و درازی در شرق انجام داده بودند. آنان، از جانب قویلائی، به عنوان سفرای خان به دربارهای اروپایی، انتخاب شدند و در سفری - از چین به ایران - حامل شاهزاده‌ای برای دربار ایران بودند.

منابع و مآخذ:

- آذری، علاءالدین. تاریخ روابط ایران و چین. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- آذری، علاءالدین. "روابط ایلخانان با دربار واتیکان". مجله بررسی‌های تاریخ. ۱۳۴۹.
- آقسرای، محمودبن محمد آقسرای. مسامرة الاخبار و مسایره الاخبار. آنکارا: نشر عثمان توران، ۱۹۴۴.
- ابن‌العبری، ابوالفرج اهرن. تاریخ مختصرالدول. ترجمه محمدعلی تاجپور و حشمت‌الله ریاضی. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴.
- ابن‌الفداء، الملك المؤید اسماعیل. المختصر فی اخبار البشر (معروف به تاریخ ابوالفداء). به اهتمام محمد افندی. قسطنطنیه، ۱۸۷۰.
- اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱.
- بیانی، شیرین. زن در ایران عصر مغول. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- پی‌نن، رشیدو.و. سقوط بغداد و حکمروایی مغولان عراق. ترجمه دکتر اسدالله آزاد. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- جوزجانی. طبقات ناصری. به کوشش عبدالحی حبیبی. کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۳.
- جوینی، عظاملك. تاریخ جهانگشای، ج ۳. به اهتمام قزوینی. لیدن: بریل، ۱۳۵۵.
- شبانکاره‌ای. مجمع‌الانساب فی التواریخ. به اهتمام دکتر نبی. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۶۳. طاهری، ابوالقاسم. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴.
- گروسه، رنه. امپراتوری صحرانوردان. ترجمه میکده. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- لوی، حبیب. تاریخ یهود در ایران، ج ۳. تهران: کتابفروشی یهودا بروخیم، ۱۳۳۹.
- لینپول، استانلی. طبقات سلاطین اسلام. ترجمه عباس اقبال. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ج ۲.
- مرتضوی، منوچهر. مسایل عصر ایلخانان. تبریز: انتشارات دانشکده ادبیات، ۱۳۵۸.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹.
- میلیونه، ایل. سفرنامه مارکوپولو. ترجمه س. منصور سجادی و آنجلای جوانی روماتو. تهران: انتشارات گویش، ۱۳۶۳.

- وصاف الحضرة. تجزیه الامصار و ترجیة الاعصار. به اهتمام محمد مهدی اصفهانی. بمبئی، ۱۲۶۹ ق.
- ویلسن. سفیران پاپ در دربار خانان مغول. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۳.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌اله. جامع التواریخ، ج ۲. به کوشش بهمن کریمی، تهران: اقبال، ۱۳۳۸.